

در بخش اعظم نیمه دوم قرن بیستم، دیدگاه غالب در علم اقتصاد، بر رفتار منطقی [و ریاضی] استوار بود، و به زمینه‌ای که فرایند تصمیم‌گیری در آن تحقق می‌یافت، توجهی نمی‌شد. نتایج مایوس‌کننده ناشی از این رویکرد و تحولات موجود در اقتصاد جهان، بذر آگاهی و توجه نسبت به محیط و زمینه تصمیم‌گیری‌ها را فراهم ساخت (یونگ، ۱۳۹۰، ص ۷). به همین دلیل، از اوایل دهه نود میلادی، بار دیگر «فرهنگ» در حوزه تحلیل‌های اقتصادی وارد شد، گرچه در کشور ایران همچنان شاهد تأکید بیش از حد بر الگوهای نئوکلاسیکی هستیم (متوسلی و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۱۶). رد پای این الگوها را - که بدون توجه به فرهنگ و زمینه‌های تاریخی ایران، مورد استفاده قرار می‌گیرد - می‌توان در ساختار اقتصاد وابسته به نفت ایران رصد کرد. دستاوردهای اقتصادی، با وجود مفید و لازم بودن آنها، برای دستیابی به توسعه دادگرانه، نتوانسته‌اند ساختار اقتصادی ایران را از ساختار نفتی، وارداتی و مصرفی، به ساختاری تولیدی، غیرنفتی، صادراتی و مصرف از تولید داخلی تبدیل کنند (رزاقی، ۱۳۹۲، ص ۱۰۱۶). از این رو، فرهنگ متناسب با این ساختار وارداتی نیز کم‌کم آثار خود را در جامعه نمایان کرده است. از آنجاکه ماهیت انقلاب اسلامی - با توضیحی که خواهد آمد - ماهیتی فرهنگی است، حساسیت‌ها نسبت به آثار سوء اقتصاد وابسته به نفت، بر فرهنگ انقلاب را بیشتر و تلاش برای اصلاح ساختار اقتصاد ایران را جدی‌تر می‌سازد. البته توجه به این آثار سوء، همواره مورد توجه اندیشمندان در حوزه‌های گوناگون اقتصادی، امنیتی و فرهنگی قرار گرفته است.

این مقاله، ضمن بهره‌گیری از پژوهش‌های انجام شده در این حوزه‌ها، تلاش دارد از زاویه دیگری به تأثیر اقتصاد نفتی بر فرهنگ انقلاب اسلامی بپردازد. به طور مشخص مسئله نوشتار پیش‌رو، بررسی پاره‌ای از آثار مخرب اقتصاد وابسته به نفت، بر سطح نمودین فرهنگ انقلاب اسلامی و سرایت آن به سطح بنیادین و ماهیت فرهنگی انقلاب، به عنوان کانون مولد همدلی پایدار است. مراد از «اقتصاد وابسته به نفت»، اقتصاد وابسته به فروش نفت خام است؛ نه اقتصاد مبتنی بر فرآورده‌های نفتی و تولید و کارآفرینی پایدار. فرضیه اساسی این است که اقتصاد وابسته به نفت، می‌تواند تعادل دوسویه، متناوب و سازنده میان دو سطح فرهنگ انقلاب و در پی آن، همدلی پایدار میان ملت و دولت را تضعیف کند. البته نه با این پیش‌فرض که همه مشکلات فراروی فرهنگ انقلاب، با تحلیل‌های افراطی، تک‌سویانه و به شیوه‌ای تقلیل‌گرایانه ریشه در اقتصاد وابسته به نفت داشته باشد. به همین دلیل، آثار مخرب در این نوشتار، لزوماً

تأثیر اقتصاد وابسته به نفت در تعادل‌زدایی میان سطحی فرهنگ انقلاب و تضعیف همدلی پایدار

mohaddesalireza@gmail.com

علیرضا محدث/ دانشجوی دکتری فلسفه علوم اجتماعی دانشگاه باقرالعلوم

n.karamollahi@gmail.com

نعمت‌الله کرم‌اللهی/ استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه باقرالعلوم

دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۲ - پذیرش: ۱۳۹۵/۵/۲۸

چکیده

انقلاب اسلامی ایران ریشه در سطح بنیادین فرهنگ دینی دارد. به همین دلیل باید کانون مولد همدلی پایدار را در ظرفیت‌های نهفته در مبانی فرهنگی آن جست‌وجو کرد. دستیابی به این هدف، بدون شناخت عوامل مخل فرهنگ انقلاب در تولید همدلی پایدار و رفع آن امکان‌پذیر نیست. این نوشتار، با روش تحلیلی برخی از این عوامل را از زاویه اقتصاد وابسته به نفت بررسی کرده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که اقتصاد وابسته به نفت، از عوامل مهم عدم توازن توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی است که خود زمینه‌ساز سرایت احساس «بی‌عدالتی اجتماعی» به «بی‌عدالتی خداوند» و «پیدایش سوءظن شبه‌سازمان‌یافته»، عامل تعمیم «فضل تکنیکی» به «فضل فرهنگی»، مانع «گفتمان‌سازی علوم انسانی - اسلامی» و «تولید همدلی پایدار» است. راهکار اساسی کاهش این آثار، راهبرد اقتصاد مولد، مقاومتی و متکی به سطح بنیادین فرهنگ اسلامی و حرکت در راستای ایجاد توازن میان توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی و ایجاد سازواری میان سطوح نمودین و بنیادین فرهنگ بومی برای تحقق همدلی پایدار است.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد نفتی، فرهنگ، سطوح بنیادین و نمودین فرهنگ، فرهنگ انقلاب اسلامی، همدلی پایدار.

معلول منحصر به فرد اقتصاد وابسته به نفت نیست، بلکه به دلیل وجوه گسترده، پیچیده و درهم تنیده فرهنگ با سایر ساحت‌های اجتماعی، ریشه این آثار در ابعاد دیگر اقتصاد و عوامل سیاسی و زمینه‌های تاریخی مؤثر بر فرهنگ انقلاب نیز قابل پیگیری است. به هر حال، فرضیه مزبور خود بر چند اصل مهم، به عنوان مبادی تصدیقی بحث استوار است که توضیح و اثبات هر یک از این اصول، ابعاد مسئله و ضرورت پرداختن به آن را به خوبی نشان می‌دهد. نخست اینکه، ماهیت انقلاب اسلامی ایران، ماهیتی فرهنگی است، نه اقتصادی یا سیاسی. دوم اینکه، که کانون همدلی پایداری در هر جامعه‌ای را باید در ظرفیت‌های نهفته در فرهنگ حاکم بر آن جامعه جست‌وجو کرد، اما از آنجاکه ایجاد همدلی پایداری، محصول تعامل آگاهانه و هدفمند کنشگران با ساختارهای اثرگذار در فرهنگ است، نه محصول کنش‌های اتفاقی بدون ساختار مشخص و منظم، دستیابی به چنین هدفی، بدون شناسایی دقیق چالش‌ها و عوامل مخرب فرهنگ ایرانی اسلامی و رفع آن امکان‌پذیر نیست. بنابراین، اصل سوم این است که سایر ساحت‌های اجتماعی انسان، مانند سیاست و اقتصاد نیز نسبت به فرهنگ دارای برهم‌کنش و تأثیرات متقابل است که به جهت گستردگی بررسی این تأثیرات، در این نوشتار تنها از دریچه «اقتصاد نفتی»^۱ به بررسی پاره‌ای از آثار سوء آن در تعادل‌زدایی میان سطحی فرهنگ انقلاب می‌پردازیم.

۱. ماهیت انقلاب اسلامی ایران

منظور از «ماهیت انقلاب اسلامی»، عناصر اساسی پیدایش و استمرار آن است؛ عناصری که در صورت فقدان یا تعارض آنها، انقلاب اسلامی تحقق و تداوم پیدا نمی‌کند. گرچه نمی‌توان نقش عناصر دیگر را هم در تحقق انقلاب اسلامی انکار کرد، اما اثرگذاری عناصر دیگر تنها در سایه عناصر ماهوی انقلاب اسلامی بوده است. از نگاه امام خمینی^ع بنیان‌گذار این انقلاب، ماهیت انقلاب اسلامی، ماهیتی فرهنگی و تحول‌خواه از درون انسان‌ها و آنگاه از بیرون است (موسوی خمینی، ۱۳۸۶، ج ۱۲، ص ۳۶۷). با توجه به ویژگی فرهنگ، به مثابه برآیند اندیشه‌ها و انگیزه‌ها، آنچه که علت موجد این نظام است، علت استمرار آن نیز خواهد بود (ر.ک: همان). از این‌رو، باید با اهتمام ویژه از ساحت فرهنگی انقلاب اسلامی پاسداری کرد. بر این اساس، امام خمینی^ع در نخستین سال‌های پیروزی انقلاب اسلامی می‌فرماید: «ما از حصر اقتصادی و دخالت نظامی نمی‌ترسیم. آن چیزی که ما را می‌ترساند، وابستگی فرهنگی است» (همان، ص ۲۵۲). اگر

انقلاب اسلامی، انقلابی اقتصادی بود، جهت‌گیری غایبی، تحقق رفاه عمومی و ساحت ارزشی و دینی آن نیز امری حاشیه‌ای و فردی تلقی می‌شد. بازتاب آن نیز در رویکرد سکولاریستی و الگوی حاکمیت نظام سیاسی برآمده از انقلاب نمایان می‌شد. انقلاب اسلامی، یک انقلاب سیاسی برآمده از توطئه و کودتای نظامی و با انگیزه‌های جاه‌طلبانه و وادادگی به قدرت‌های خارجی نبود، بلکه این انقلاب، یک انقلاب فرهنگی است؛ امری که از نگاه جامعه‌شناسان و انسان‌شناسانی چون میشل فوکو و مایکل فیشر نیز مغفول نمانده است. فوکو با اذعان به پیوند دیانت و سیاست در شکل‌گیری انقلاب اسلامی، می‌نویسد: «حکومت اسلامی از یک طرف، حرکتی برای ارائه نقش دائمی و تعریف‌شده به ساختارهای سنتی جامعه اسلامی و از جانب دیگر، راهی برای ورود ابعاد معنوی به زندگی سیاسی بود» (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۶، ص ۴۴). فیشر، انسان‌شناس آمریکایی هم به این بُعد انقلاب اشاره کرده، می‌نویسد: «برای ایشان (امام خمینی) انقلاب صرفاً یک انقلاب سیاسی و یا اقتصادی نبود، بلکه یک انقلاب معنوی هم بود که می‌بایست ارزش‌ها و معیارهای حاکم بر دولت و رفتارهای اجتماعی را تغییر دهد» (مهرآئین و همکاران، ۱۳۸۶).

بنابراین، نمی‌توان ماهیت فرهنگی این انقلاب را انکار کرد؛ امری که به خوبی در ساختار سیاسی آن نمود یافت و میان «دیانت» - ایمان قلبی و التزام عملی به باورها، اخلاق و احکام اسلام - و «سیاست» - تدبیر و سرپرستی شئون مختلف جامعه - در نوع الگوی حکومتی خود - مردم‌سالاری دینی و ولایت فقیه -، پیوند عمیق ایجاد کرده است. از این‌رو، قوای سه‌گانه به هر میزان در عرصه سیاست‌گذاری، راهبردپردازی و برنامه‌ریزی از ماهیت انقلاب اسلامی فاصله گیرند، به همان میزان در واقعیت میدانی و عملی، میان سیاست و دیانت نیز گسست ایجاد می‌شود و به موازات افزایش این گسست، از ظرفیت تولید همدلی متقابل میان حاکمیت با مردم کاسته می‌شود. نکته مهم‌تر، وجود نوعی برهم‌کنش میان عناصر ماهوی فرهنگی انقلاب اسلامی یعنی دیانت و سیاست است. برآیند این عناصر، مقوم فرهنگ انقلاب، فرهنگ انقلاب مولد همدلی و همدلی نیز به نوبه خود، تثبیت‌کننده دیانت و سیاست در جامعه است. روشن است که امکان ایجاد موانعی بر سر راه تعامل سازنده، میان اجزای این چرخه و در نتیجه، کندی یا توقف آن وجود دارد. از جمله عوامل مخل چرخه حیات فرهنگی انقلاب اسلامی، اقتصاد نفتی است که در این مقاله به آن می‌پردازیم.

۲. فرهنگ و ظرفیت ایجاد همدلی پایداری

از آنجاکه فرهنگ در اکثر تعاریف‌ها، به عنوان یک پدیده اجتماعی شناخته می‌شود (اسمیت، ۱۳۸۷، ص ۱۶) و ناظر به وجوه اکتسابی و آموختنی جوامع بشری است (گیدنز، ۱۳۸۹، ص ۳۵)، از این رو به رغم اختلافات فراوان میان فرهنگ‌پژوهان در تعریف و تحلیل فرهنگ، جملگی توان ایجاد هم‌فکری، هم‌سوئی و همدلی در تعاملات اجتماعی را زاییده فرهنگ می‌دانند. جامعه‌شناسان از این اثر مترتب بر فرهنگ، تحت عنوان «فرهنگ‌پذیری» بحث می‌کنند. منظور از «فرهنگ‌پذیری»، انتقال و درونی‌سازی عناصر فرهنگ حاکم (بینش‌ها، باورها، ارزش‌ها، هنجارها و نمادها) در افراد جامعه است. روشن است که نشانه تحقق فرهنگ‌پذیری، نوعی همدلی پایداری در نگرش و تعاملات اجتماعی افراد خواهد بود. بنابراین، فرهنگ به آن بخش از معرفت انسانی، اعم از احساس، عاطفه، گرایش، اعتقاد، عادات و آداب اطلاق می‌شود که از قلمرو معرفت فردی، با نگرشی تقریباً هم‌سوینانه و عادت یافته به قلمرو معرفت جمعی راه یافته است (پارسانیا، ۱۳۹۰، ص ۴۱-۴۲). به عبارت دیگر، فرهنگ نه صرف آگاهی‌های مشترک، بلکه نوعی اتفاق نظر، هم‌سوئی و میل به انجام معارف مکتسب است که در قالب امری تکرار شده و عادت یافته به تدریج بر شدت ظهور آن افزوده شده، واجد ظرفیت تولید همدلی است. اما آنچه می‌تواند در خود فرهنگ، این ظرفیت را بهتر نمایان کند، نگرش طولی به رابطه سطوح فرهنگ است. این نگرش، موجب توجه هرچه بیشتر به قدرت فرهنگ در ایجاد همدلی و انسجام اجتماعی میان افراد یک جامعه خواهد شد.

۲-۱. سطوح بنیادین و نمودین فرهنگ

فرهنگ یک جامعه هم شامل سطوح بنیادین و جنبه‌های ذهنی (عقاید، اندیشه‌ها و ارزش‌ها) جامعه می‌باشد و هم سطوح نمودین و جنبه‌های ملموس آن (نمادها، اشیاء و رفتارها)، که سبک زندگی جامعه را شکل می‌دهند (گیدنز، ۱۳۸۹، ص ۳۵). این سخن، به خوبی بیانگر محوری بودن عقاید بنیادین فرهنگ هر جامعه، نسبت به سایر بخش‌های آن است. بنابراین، نوعی رابطه طولی میان سطوح زیرین و زبرین فرهنگ برقرار بوده، میزان اهمیت آنها از حیث اثرگذاری یکسان نیست. براین اساس، می‌توان به نتایج زیر دست یافت:

الف. جایگاه هسته‌ای باورها، در شکل‌گیری لایه‌های زبرین فرهنگ، نشانگر ضرورت تقدم شناخت باورها در بررسی فرهنگ است.

ب. با شناخت سطح بنیادین فرهنگ، می‌توان به سازگاری یا ناسازگاری ساحت زبرین آن، بر باورها و ارزش‌ها پی برد. براین اساس، ناهمخوانی نمادها و رفتارها با باورها و ارزش‌های فرهنگی، زنگ خطری بر وجود آسیب‌های فرهنگی است.

ج. با توجه به بند «الف»، در روش‌شناسی شناخت فرهنگ‌ها، نمی‌توان صرفاً با اتکا به روش‌شناسی کمی و تکنیک‌های اثباتی - پرسش‌نامه، مشاهده رفتاری و گردآوری داده‌های تجربی و حسی - در مقام شناخت درست فرهنگ‌ها برآمد و آن را معیار برنامه‌ریزی فرهنگی قرار داد (افروغ، ۱۳۷۹، ص ۹).

همان‌طور که گفته شد، نگرش طولی به رابطه سطوح فرهنگ، ظرفیت و توان فرهنگ‌ها در ایجاد همدلی را نمایان می‌کند. به موازات افزایش سازواری میان سطوح نمودین و بنیادین یک فرهنگ (تعادل میان سطحی فرهنگ)، ظرفیت ایجاد همدلی هم در آن فرهنگ، افزایش می‌یابد. بعکس با افزایش ناسازواری این سطوح (تعارض میان سطحی فرهنگ)، از توان ایجاد همدلی فرهنگ کاسته می‌شود. اما معیار واقعی دگرگونی فرهنگ‌ها، کدام است تا با شناخت آن، نسبت به ماهیت فرهنگی انقلاب اسلامی و دلالت آن، یعنی همدلی پایداری مواظبت ورزیم؟

۲-۲. معیار واقعی تغییر فرهنگی

فرهنگ‌پژوهان، عوامل مختلفی را برای تغییرات فرهنگی برشمرده‌اند: افزایش یا کاهش سریع جمعیت، تغییر محیط جغرافیایی و مهاجرت جمعی به سرزمین جدید، تحولات اقتصادی، تغییر یک رهبر سیاسی و تغییر در نظام سیاسی جامعه، دگرگونی‌های زبانی و گویشی، فناوری و... . روان‌شناسان اجتماعی نیز به عواملی مانند حس تنوع‌طلبی، ابداع، اهتمام بر نوجویی و نوآوری در جامعه و نوع برخورد یک جامعه با عنصر یا عناصر فرهنگی جدید، به ویژه اگر در خارج فرهنگ بومی تولید شده باشد، اشاره دارند (روح‌الامینی، ۱۳۹۰، ص ۳۶-۳۷). اما همه این تغییرات، ناظر به لایه زبرین فرهنگ می‌باشد. به همین دلیل، نمی‌توان هیچ یک از آنها را به طور مستقل منفی و یا بیانگر تغییر حقیقی جهان اجتماعی و فرهنگی و معطوف به تغییر هویت فرهنگ دانست. اما اگر این تغییرات، عناصر لایه بنیادین فرهنگ را هدف قرار دهد، تغییرات واقعی در جهان اجتماعی هم رخ می‌دهد. به تعبیر علامه طباطبائی، «صُور حیات اجتماعی انسان در پی اختلاف در اصول اعتقادی و طرز نگرش وی به حقیقت عالم و حقیقت خویش که جزئی از آن است، متفاوت می‌گردد» (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱۶، ص ۱۹۲).

با وجود این، نباید از رابطه دوسویه میان دو سطح فرهنگ غافل شد؛ به این معنا که تصور شود در مقام تحقق خارجی فرهنگ، تنها سطح بنیادین بر سطح رویین اثر می‌نهد، بلکه سطح زیرین هم می‌تواند بر سطح زیرین اثر بگذارد و به گونه‌ای آن را تغییر دهد که معیار واقعی تغییر فرهنگ بر آن صدق کند. از این رو، ضروری است که به رابطه طولی و تناوبی میان دو سطح فرهنگ نیز پرداخته شود.

۲-۳. رابطه تناوبی میان دو سطح فرهنگ

مقصود از رابطه تناوبی تأثیرات متقابل سطوح فرهنگ بر یکدیگر است. توجه به این رابطه تناوبی میان دو سطح فرهنگ و حفظ تعادل میان سطحی، نقش بسزایی در تولید همدلی پایداری دارد که در ادامه توضیح آن خواهد آمد. می‌توان رابطه تناوبی میان دو سطح فرهنگ را بر پایه نگرش طولی به سطوح آن به دو شیوه ترسیم کرد:

الف. حرکت ایجابی یا سلبی از سطح نمودین فرهنگ (رفتارها و نمادها و ...)، به سطح بنیادین آن (بینش‌ها و باورها و ارزش‌ها)؛

ب. حرکت ایجابی یا سلبی از سطح بنیادین، به سطح نمودین فرهنگ (عکس حالت الف)؛

این دو سطح در یک ارتباط دوسویه به رشد منفی یا مثبت یکدیگر کمک می‌کنند. نمی‌توان آنها را در واقعیت خارجی از هم تفکیک کرد. از این رو، نباید پنداشت همواره سستی در التزام به عقاید بنیادین یک فرهنگ و گرایش به عقاید بدیل و معارض با آن، موجب بروز رفتارهای نادرست در سطح نمودین و ملموس فرهنگ و در نتیجه، رخداد «تعارض میان سطحی فرهنگ» می‌شود، بلکه بعکس در بسیاری موارد، تخریب بنیان‌های فرهنگ از انحرافات تدریجی و آرام در سطح نمودین و ملموس فرهنگ آغاز و به تدریج به تخریب سطح بنیادین آن منجر می‌شود. برخی از ویژگی‌های حرکت‌های تخریبی - سلبی - از سطح به عمق، در مقایسه با حرکت از عمق به سطح، عبارت است از:

الف. این حرکت‌ها در مقایسه با حرکت از لایه‌های بنیانی، بسیار راحت‌تر انجام می‌پذیرد؛ زیرا افراد به راحتی از عقاید بنیانی فرهنگ، که غالباً حاصل یک فرایند تاریخی طولانی است، دست نمی‌کشند. برخلاف تغییر اندک در بخشی از رفتارشان مانند انتخاب ناآگاهانه نام یک خواننده بدنام و مخالف ارزش‌های فرهنگ خود برای فرزندش و تغییر ندادن آن پس از اطلاع و ناچیز شمردن آنکه این‌گونه نیست.

ب. دشمن هرگز آشکارا به جنگ باورها و ارزش‌های بنیادین یک فرهنگ نمی‌رود، بلکه از طریق تغییر جزئی هنجارها یا نمادها وارد شد، و به تدریج بر دامنه و عمق تعارض می‌افزاید.

ج. بالا بودن قابلیت تسامح‌پذیری این قبیل تغییرات، به دلیل خاموش و نرم بودن انحراف در مقایسه با انحراف در عقاید کلان که تسامح‌ناپذیر است.

د. توجیه انحرافات کوچک مانند انحراف در نمادها آسان‌تر بوده، راحت‌تر تحت عناوین فطری و جذاب تغییر نام می‌دهند. برخلاف انحرافات بزرگ، که به راحتی نمی‌توان عناوین انحرافی را از آنها برداشت. از این رو، در متون دینی گناهان کوچک مسیرهایی به سوی گناهان و انحرافات بزرگ شمرده شده‌اند. «الصغائر من الذنوب طُرُق الی الكبائر» (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۸۰).

ه. قابلیت بالای آمیختگی سطح ملموس فرهنگ مهاجم، با سطح نمودین فرهنگ مقابل و امکان پوشیدگی تعارض‌های این سطح از فرهنگ مهاجم، با لایه‌های بنیادین فرهنگ مقابل. برخلاف تمایزپذیری بالای عقاید بنیادین فرهنگ‌ها و عدم اشتباه میان آنها. مثلاً قدرت آمیختگی و نفوذ نماد صلیب، به عنوان نماد به دار آویخته شدن حضرت مسیح^ع و مربوط به سطح نمودین فرهنگ مسیحیت، در سطح نمودین فرهنگ‌های مقابل و پوشیدگی پیام‌های معارض صلیب با پیام‌های سطح بنیادین فرهنگ‌های مقابل بسیار بیشتر است، تا قدرت نفوذ آموزه تثلیث و سه‌گانه پرستی، به عنوان آموزه‌ای در سطح بنیادین فرهنگ مسیحیت، در سطوح بنیادین فرهنگ‌های مقابل.

به رغم سهولت و رواج بیشتر تغییرات فرهنگی ناشی از حرکت از سطح به عمق، یا سرایت تغییر در سبک زندگی به تغییر در هویت فرهنگ و افراد، اما تغییرات ناشی از سطوح بنیادین فرهنگ ثبات و پایایی بیشتری دارند، و در صورت وقوع، می‌تواند منجر به تغییرات هویتی در افراد و فرهنگ جامعه گردد. در اینجا به چگونگی حرکت از عمق به سطح می‌پردازیم. شیوه نگرش افراد یک جامعه به حقیقت زندگی دنیا و نوع تفکر آنان درباره آغاز و سرانجام جهان، تأثیر مستقیمی بر چگونگی شکل‌گیری هنجارها و رفتارهای افراد آن جامعه دارد. در واقع، علت تکرار فرهنگ‌ها در سنت‌ها، هنجارها، به ویژه وضع قوانین، متأثر از نوع نگاه به سه پرسش بنیادین از کجایی؟ در کجایی؟ و به کجایی؟ انسان است؛ سه پرسشی که پاسخ به آنها، تمایز یافتگی ارزشی و هنجاری فرهنگ‌ها را رقم می‌زند. به تعبیر علامه، «صور حیات اجتماعی انسان در پی اختلاف در اصول اعتقادی و طرز نگرش وی به حقیقت عالم و حقیقت خویش که جزئی از آن است، متفاوت می‌گردد» (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱۶، ص ۱۹۲). همین نگاه، تفاوت مکاتب گوناگون فرهنگی و قوانین و سنن آنها را تبیین می‌کند.

براین اساس، می‌توان گفت: تفاوت قوانین و سنن جوامع ماده‌گرا (منکر مبدأ و معاد)، بت‌گرا (معتقد به مبدأ خالق و منکر معاد) و توحیدگرا (معتقد به مبدأ و معاد)، تابعی از اختلاف رویکرد آنها در پاسخ به پرسش‌های بنیادین مزبور است (همان). در جامعه ایران نیز بنیادی‌ترین سطح فرهنگ انقلاب اسلامی را نگرش توحیدی بر اساس دیدگاه امامت و تشیع تشکیل می‌دهد که دلالت‌های آن، در ساختار سیاسی نظام جمهوری اسلامی و الگوی مردم‌سالاری دینی نمایان شده است. این امر معیار تمایز واقعی فرهنگ ایرانی اسلامی از دیگر فرهنگ‌ها محسوب می‌شود.

۲-۴. سیره نبوی در ایجاد هماهنگی میان سطوح نمودین و بنیادین فرهنگ

به نظر می‌رسد، تأکید قرآن کریم بر همراهی ایمان و عمل صالح در آیات فراوان، در بعد کلان نوعی تأکید بر حفظ انسجام و تعادل، میان سطوح بنیادین و نمادین فرهنگ است، به ویژه اینکه در برخی از آموزه‌های دینی در کنار معرفت قلبی، دو ساحت گفتار و کردار انسان نیز به عنوان بخشی از ایمان معرفی شده است (نهج البلاغه، ۱۳۸۰، حکمت ۲۱۸)؛ دو ساحتی که محسوس و از کانون‌های مولد نماد در انتقال مفاهیم فرهنگی و بازتولید و استمرار آنها محسوب می‌شوند، زمینه تعادل میان این دو سطح را فراهم می‌کنند. احتفاظ اسلام در بسط نمادهای «معروف» و پیشگیری و منع گسترش نمادهای «منکر» نیز در راستای حفظ تعادل و استمرار خدمات متقابل سطوح بنیادین و نمودین فرهنگ، قابل فهم است. در سیره نبی مکرم اسلام ﷺ نیز نوعی تلاش برای ایجاد همسازی میان سطوح نمودین و بنیادین فرهنگ اسلام و اتخاذ «راهبرد سازوار نمودن سطح زبرین فرهنگ اسلام با سطح زیرین آن» قابل استنباط است. نمادهای اسلامی می‌توانند در گونه‌های مختلف مانند اسامی افراد، مکان، پوشش، ساختمان‌ها، معماری، نقاشی، الحان و آواها، آیین‌ها و سایر شعائر تجلی یابند. رسول خدا ﷺ کوشید تا از ظرفیت نمادپردازی در ایجاد همدلی باثبات و همسو با اهداف و بنیان‌های فرهنگ اسلام نهایت بهره را ببرد. به عنوان نمونه، تغییر نام «یثرب» - به معنای تثریب و توبیخ بر انجام گناه یا افساد (حموی، ۱۹۹۵، ج ۵، ص ۴۳۰) - به «مدینه»، انتخاب نام «انصار» برای قبایل «اوس» و «خزرج»، که همواره در نزاع متقابل بودند، تغییر نام‌های مخالف با نظام معنایی اسلام مانند «عبدالعزی»، «عبدالشمس»، «عبدالحجر» و «عبدالکعبه»، به نام پرمحتوای «عبدالله»، حذف نام زشت برخی قبایل مانند «بنوزینه» (زنازادگان) و جایگزین کردن نام «بنورشده»، تغییر نام گروه سوارکاران جنگجو از «خیل اللات» به «خیل الله»، جملگی بیانگر توجه دقیق پیامبر به قدرت نفوذ نمادها در حفظ بنیان‌های فرهنگ اسلامی است.

(نظری مقدم، ۱۳۸۹، ص ۴۵-۵۳). جایگزین کردن واژه پرمفهوم «انصار» به جای «اوس» و «خزرج»، با نظر به خصومت دیرینه دو طایفه از منظر جامعه‌شناختی و روان‌شناختی، به هم‌زیستی و همگرایی فرهنگی و ایجاد هویت واحد فرهنگی شتاب بخشید. تغییر نام، به مثابه گذر از یک مرحله اجتماعی به مرحله دیگر، قطع ارتباط با گذشته و ورود به دوره جدید، موجب حفظ ارزش‌ها و مفاهیم جدید و فراموش کردن فرهنگ گذشته است. تغییر نام، از مهم‌ترین راهکارهای پیامبر اکرم ﷺ برای ایجاد همدلی میان نیروها، فراموش کردن سابقه جاهلی و روی آوردن به ارزش‌ها و مفاهیم جدید بود (حسینیان مقدم، ۱۳۸۱).

۳. تاریخچه اقتصاد وابسته به نفت

پس از بیان ماهیت فرهنگی انقلاب اسلامی و تبیین ظرفیت‌های فرهنگ، به مثابه کانون مولد همدلی پایداری، در اینجا اشاره‌ای کوتاه به تاریخچه اقتصاد نفتی در ایران، نقش مخرب آن بر ماهیت فرهنگی انقلاب اسلامی در تولید همدلی خواهیم افکند. در یک‌صد سال اخیر، نفت یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر تحولات سیاسی و اجتماعی ایران بوده است. گرچه در دوران رضاشاه، نقش نفت در درآمد دولت چنان اهمیتی اساسی نیافته بود، اما انگلستان برای تثبیت امتیازات خود، رضاشاه را وادار به لغو قرارداد داری و امضاء قرارداد ۱۳۱۲ کرد. به موجب این قرارداد، افزون بر افزایش سی سال به مدت قرارداد داری و افزایش اندک سهم ایران از درآمد نفت، سلطه انگلستان بر صنعت نفت نیز تثبیت شد. با سقوط رضاشاه و افشای ابعاد خسارت‌بار این قرارداد و دهها امتیاز دیگر، خشم مردم و سیاست‌مداران ملی و علمای دینی برانگیخته شد که سرانجام، به نهضت ملی شدن نفت منجر شد. این نهضت، در تقابل آشکار با منافع عظیم انگلستان بود. از این رو، در طول دوران نهضت ملی به دلیل مخالفت سرسختانه دولت انگلیس و همراهی دولت‌های غربی، فروش نفت ایران در این سال‌ها (۱۳۳۱-۱۳۳۰)، کاملاً متوقف شد و دولت به ناچار راهبرد اقتصاد بدون نفت را در پیش گرفت. گرچه این راهبرد، توفیقی نداشت و نتوانست کاهش درآمد نفت را جبران کند، اما در صورت تداوم می‌توانست شالوده‌های یک اقتصاد قدرتمند غیروابسته به درآمد نفت را پی‌ریزی کند. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و واگذاری نفت ایران به کنسرسیومی از شرکت‌های انگلیسی (۴۰ درصد)، آمریکایی (۴۰ درصد)، هلندی (۱۴ درصد) و فرانسوی (۶ درصد) (رزاقی، ۱۳۸۸)، درآمدهای نفتی ایران از اواخر دهه ۱۳۴۰ افزایش یافت. به گونه‌ای که به تدریج نفت به مهم‌ترین منبع تأمین بودجه دولتی تبدیل

شد و به ظهور دولتی متکی بر درآمد نفت انجامید (همان). نفت در سال‌های ۴۲-۵۷، نقش مهمی در تجدید بنای استبداد و ظهور دیکتاتوری نظامی محمدرضا شاه ایفا کرد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۶، ص ۱۱۸-۱۲۰). اما در ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به دلیل مردمی بودن انقلاب و استقلال سیاسی باثبات با حاکمیت نظام ولایت فقیه و مشارکت بالای مردمی در انتخابات‌های گوناگون، حتی در شرایط سخت جنگ تحمیلی یا تحریم‌های شدید اقتصادی علیه ایران، از ابعاد منفی و گسست میان دولت و ملت به میزان زیادی کاسته شد. با وجود این، هرگز نمی‌توان نقاط قوت و برجسته مذکور را وسیله‌ای برای بازتولید ساختار اقتصاد دولتی وابسته به نفت و سرپوش گذاشتن بر پیامدهای منفی نهفته در آن قرار داد. از آنجایی که در ساختار اقتصاد وابسته به نفت، منبع عمده تأمین درآمد دولت، نفت است. دولت نیز به عنوان تأمین‌کننده منابع برای جامعه و نه نیازمند به درآمد از تولید جامعه نگر بسته می‌شود، از دید درآمدی، دولت از ملت تا حدی جدا شده و همین امر می‌تواند زمینه‌ساز تشدید خصلت مطلق‌گرایی دولت و کاهش حس مسئولیت و پاسخ‌گویی به مطالبات مردم شود (عظیمی، ۱۳۹۱، ص ۲۵۸). در مقابل، با اتکاء دولت بر مالیات و حمایت مردم، ضمن کاهش خصلت مطلق‌گرایی آن، خود را متعهد به پاسخ‌گویی به آنان می‌داند. این امر، در اصل ۱۷ سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی نیز تحت عنوان «اصلاح نظام درآمدی دولت با افزایش سهم درآمدهای مالیاتی» کاملاً مورد توجه قرار گرفته است (رهبری، ۱۳۹۲/۱۱/۲۹). روشن است که نمی‌توان فراوانی منابع طبیعی مانند نفت را ذاتاً عامل تباهی اقتصاد کشورهای دارنده این مواهب معرفی کرد و با چنین برداشتی مسئولان را از مسئولیت خود با وجود دگرگونی‌های سیاسی پدید آمده در کشور و جایگزینی دولت و حکومتی مستقل از نظر سیاسی، با دولت و حکومت سرسپرده به خارج و غرب، در پیش از انقلاب مبرا کرد (رزاقی، ۱۳۹۲، ص ۱۰۷۴) و بی‌کفایتی و سوءمدیریت در بهره‌برداری و استفاده از درآمدهای نفتی را به عنوان یک عامل انسانی، نادیده انگاشت. «فرضیه نفرین منابع» را نیز باید از همین منظر مورد توجه قرار داد (رحمانی و گلستانی، ۱۳۸۸). این تیز، که اولین بار توسط ریچارد آوتی در سال ۱۹۹۳ با همین نام مطرح شد، بر آن است که کشورهای دارای منابع طبیعی غنی، نسبت به کشورهایی که بهره‌چندان از منابع طبیعی نبرده‌اند، عموماً در بلندمدت دارای عملکرد ضعیف‌تر و رشد اقتصادی پایین‌تری هستند (آوتی، ۱۹۹۳). به هر حال، تاریخ اقتصادهای وابسته به فروش نفت خام، مانند ایران نشان می‌دهد که نوسانات قیمت نفت بر سیاست‌های اقتصادی آنها نیز به شدت تأثیرگذار است؛

به گونه‌ای که هرگونه بحران و بی‌ثباتی در قیمت جهانی نفت، موجب بحران و بی‌ثباتی در اقتصاد چنین کشورهایی می‌شود و قدرت برنامه‌ریزی و بودجه‌ریزی دولت‌های نفتی را نیز با بی‌ثباتی و ابهام همراه می‌کند (روحانی، ۹۴/۶/۲۱). به طوری که در طول سال، اگر فروش نفت از بودجه جاری پیش‌بینی شده کمتر باشد، عملاً همه پروژه‌ها کند یا بخشی متوقف و غیر اقتصادی می‌شود و در صورت افزایش قیمت نفت نیز، با ابهام در تخصیص مازاد درآمد نفتی اتلاف منابع مواجه می‌شویم (عظیمی، ۱۳۹۱، ص ۲۵۸). این روند، در پی خود تأثیرات منفی بر روان، معیشت، امنیت شغلی و میزان درآمد مردم خواهد گذاشت. مهم‌تر اینکه، موجب شکل‌گیری الگوی مصرف وابسته به کالاهای وارداتی حاصل از فروش نفت می‌گردد. در ایران پس از انقلاب اسلامی، گرچه در سال‌های دفاع مقدس از شدت این وابستگی کاسته شد، اما در سال‌های پس از آن، با اتخاذ سیاست‌های تعدیل اقتصادی شتابان بازسازی شد. الگوی مصرف مزبور، گستره و ژرفای بیشتری یافت و با فراتر رفتن از تأثیرگذاری بر ذهن مصرف‌کننده و تصرف ذهن وی و تقاضای وی برای واردات و مصرف کالاها و خدمات خارجی، بسیاری از سایر عرصه‌های زندگی فردی، خانوادگی، اجتماعی، باورهای فرهنگی و هویت ملی را مورد توجه قرار داد. کم‌کم، بسیاری از مصرف‌زدگان داخلی خواسته یا ناخواسته، با فرهنگ‌زدایی ملی، فرهنگ غربی را به جای فرهنگ بومی در ذهن و رفتار و باورهای ارزشی خود نشاناند. در چنین ساختار فرهنگی، انتقال سرمایه‌های انسانی و مادی، به خارج از کشور از سوی گروه‌ها و طبقات اجتماعی بسیاری، دیگر نه تنها مانند گذشته ننگ و خیانت به میهن و ضد منافع ملی شمرده نمی‌شد، بلکه افتخارآمیز هم بود (رزاقی، ۱۳۹۲، ص ۱۰۶۲). به موازات همین رسوخ و رسوب الگوی مصرفی برون‌زا، طرز تلقی مردم به نفت، به عنوان یک سرمایه خدادادی از نگرش «تولیدی و خلاقانه»، به نگرش «درآمدی و مصرفی» مبدل شد. به باور برخی کارشناسان، بدتر از وابستگی اقتصاد کشور به نفت، وابستگی ذهنی مردم به نفت است که در پی آن، کشور در وضعیت «اقتصاد استراحتی» گرفتار می‌شود. تصور مردم از میزان درآمدهای نفتی مؤثر در کل بودجه کشور، بسیار فراتر از واقعیت است. همین ذهنیت نادرست، موجب بروز برخی مطالبات فراتر از توان واقعی اقتصاد کشور می‌گردد و به جای تلاش برای افزایش تولید، موجب بروز پدیده‌ای به نام «تنبلی اجتماعی» در میان مردم می‌شود؛ بدین معنا که افراد مدام این مطالبه را دارند: «سهم من از نفت چه شد؟» در حالی که نمی‌گویند: «نقش من در تولید ثروت چیست؟» (قدیری ابیانه، ۱۳۹۲، ص ۲۰ و ۶۰).

۴. تأثیرات عناصر اقتصادی بر سطوح فرهنگ

پیش‌تر گذشت که ماهیت انقلاب اسلامی فرهنگی است. در هر جامعه‌ای، کانون مولد همدلی را باید در ظرفیت‌های فرهنگ حاکم بر آن جامعه جست. فرهنگ نیز دو لایه بنیادین و نمودین دارد. هر دو بعد هم تغییرپذیر و هم دارای تأثیر دوسویه بوده و می‌توانند موضوع همدلی پایدار را متفاوت سازند. اما نگاه تقلیل‌گرایانه در تحلیل عوامل مؤثر بر لایه‌های بنیادین فرهنگ و عوامل برهم‌زننده همدلی پایدار، موجب می‌شود تا همهٔ موانع مخل به لایه‌های بنیادین فرهنگ، درون‌فرهنگی دیده شود و به موانع برون‌فرهنگی مخل به همدلی پایدار، مانند موانع اقتصاد وابسته به نفت توجه چندانی نشود. حال آنکه، این عوامل نیز می‌توانند به شدت بر لایه‌های رویین فرهنگ اثر گذاشته و به لایه‌های بنیادین فرهنگ نیز نفوذ کند. فروکاستن عناصر جنگ نرم، به مؤلفه‌های بنیادین فرهنگ، نوعی خطای راهبردی است. گرچه از جهت تحلیلی، عناصر بنیادین فرهنگ اسلامی، علت مُحدِثه و مُبْتَغیه نظام جمهوری اسلامی ایران است، اما از جهت تحقق و استمرار عناصر بنیادین فرهنگ در جامعه، خود این عناصر نیز متأثر از نهادهای دیگر مانند اقتصاد هستند. بنابراین، تأثیرپذیری سطوح زیرین فرهنگ، به میانجی‌گیری سطوح عیان فرهنگ، از خط‌مشی‌ها و تحولات اقتصادی را نباید نادیده انگاشت؛ امری که در آموزه‌های دینی به صراحت مورد توجه قرار گرفته است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «[خداوند] برای ما در نان برکت قرار بده و بین ما و آن جدایی میانداز؛ زیرا اگر نان نبود، ما نماز نمی‌خواندیم، صدقه نمی‌دادیم و روزه نمی‌گرفتیم و دیگر واجبات پروردگاران را بجا نمی‌آوردیم» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۹، ص ۵۲۷). این روایت، در مقام توصیف وضعیت مردمی است که از سطح ایمان متوسط برخوردارند، نه از مراتب بالای ایمان مانند ایمان ابوذر و سلمان. واژه «نان» در این روایت، تعبیری از اقتصاد است و بیان می‌کند که اقتصاد مناسب و سالم، افزون بر ایجاد ثبات و استواری جامعه، در اعتقاد مذهبی توده مردم نیز تأثیر مهمی دارد. اگر جامعه‌ای دستخوش فقر اقتصادی شود، بسیاری از فرایض مذهبی خود را ترک می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۱۷، ص ۳۵۴).

البته هرگز نباید از تأثیر اقتصاد بر فرهنگ و بر سایر نهادها، تفسیر افراطی مارکسیستی به عمل آورد و اقتصاد و روابط تولیدی را زیربنا و سایر عوامل و نهادها را روبنا گرفت:

به طوری که کوچک‌ترین تکانی که عامل اقتصادی بخورد، همهٔ آنها تکان بخورند. اینجور نیست. ممکن است شرایط اقتصادی تکان بخورد و شرایطی که روی اساس‌های دیگری بنا شده، تکان نخورد؛ چون آن اساس‌های دیگر ثابت است. ممکن است شرایط اقتصادی به خاطر ارتباط و پیوستگی، علت تغییر سایر

شرایط بشود. ممکن هم هست آن شرایط، علت تغییر این شرایط بشود. هر دوی اینها هست. مثلاً ممکن است عقیده و ایمان، شرایط اقتصادی را تابع خودش قرار بدهد (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۲۱، ص ۳۴۶).

۴-۱. القای تضاد میان توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی

یکی از مصادیق خطای راهبردی در تحلیل عمیق و همه‌جانبهٔ شیخون فرهنگی و تقلیل‌گرایی را می‌توان در تفکر «تقدم توسعه اقتصادی بر عدالت اجتماعی» یافت. درحالی‌که نقش همراهی متوازن توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی، در هم‌سویی و هم‌افزایی سطوح بنیادین و نمادین فرهنگ و تولید همدلی پایدار انکارناپذیر است. در مقابل، هرگونه عدم توازن میان این دو مقوله بسیار مهم، موجب ناهمخوانی و ناهماهنگی آنها می‌شود. تلقین وجود تضاد و تباین میان توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی، از موانع مخل به ماهیت فرهنگی انقلاب اسلامی و همدلی پایدار است. از جمله عوامل ایجادکننده این طرز تلقی، اقتصاد وابسته به فروش نفت خام است. در یک زنجیره طولی و به صورت تدریجی و از راه تضعیف منابع مولد اقتصاد داخلی و لوازم آن، مانند تلاش برای باروری استعدادهای داخلی و نخبه‌پروری، گسترش تحقیقات و توسعه، قدرت تولید علم و فناوری، کارآفرینی و رونق پایدار بازار کسب و کار، اجازه توزیع عادلانه ثروت و گسترش عدالت اجتماعی را نمی‌دهد. فقدان منابع مولد برای توزیع عادلانه ثروت و فقرزدایی، رویکرد حاکم بر جامعه را مصرفی می‌کند. کسی می‌تواند بیشتر مصرف کند که ثروت بیشتری داشته باشد و این خود به شکاف طبقاتی و بی‌عدالتی اجتماعی دامن می‌زند. بی‌عدالتی اجتماعی نیز ممکن است موجب رواج نوعی سوءظن شبه‌سازمان‌یافته، علیه دولت گردد. افزون بر این، می‌تواند زمینهٔ روانی و احساس «بی‌عدالتی خداوند» را در اذهان و باور برخی از مردم ایجاد کند. اما مراد از سوءظن شبه‌سازمان‌یافته و سرایت «بی‌عدالتی اجتماعی»، به «بی‌عدالتی خداوند» چیست؟

۴-۲. پیدایش سوءظن شبه‌سازمان‌یافته

همان‌طور که گذشت، گسترش بی‌عدالتی اجتماعی ناشی از سیاست‌های نادرست نفتی، زمینه‌ساز «سوءظن شبه‌سازمان‌یافته» به عنوان بزرگترین مانع شکل‌گیری همدلی و هم‌زبانی پایدار میان مردم و مسئولین خواهد شد. مراد از «سوءظن شبه‌سازمان‌یافته»، نوعی بدبینی ذهنی و روانی فراگیر نسبت به عملکرد مسئولان است که تا این حد واقعیت ندارد، اما بر اثر مشاهده بی‌عدالتی‌های بزرگ مانند شکاف طبقاتی، در اذهان مردم شکل می‌گیرد. در نتیجه موجب ندیدن خدمات فراوان و اقدامات مثبت حاکمیت و در نهایت، تضعیف همدلی پایدار با آن خواهد شد. برای نمونه، تبدیل

وام‌های بانکی، به وسیله‌ای برای پول‌دار شدن آسان و سریع عده‌ای و وجود بدهی کلان بخش خصوصی به نظام بانکی و بازپرداخت نکردن حتی اصل وام‌های دریافتی، آن هم وام‌گیرندگانی که تنها ۸۳ نفرشان، ۶ هزار میلیارد تومان از مطالبات معوقه بانکی ۵۰ هزار میلیارد تومانی را در اختیار دارند (رزاقی، ۱۳۹۲، ص ۱۰۱۵-۱۰۱۶). برخی آموزه‌های دینی نیز بر این زوایه از بحث پرتوافکنی می‌کند. «هر کس گمان‌های بد برد، کسی را که به او خیانت نمی‌کند، خیانتکار شمارد» (خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۳۷۸). در آموزه‌های دیگر، اثر بدگمانی، روی آوردن به انواع بدی‌ها برشمرده شده است (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق، ص ۳۹۹).

۳-۴. سرایت بی‌عدالتی اجتماعی به بی‌عدالتی خداوند

سوءظن شبه‌سازمان‌یافته، عدم توازن میان «توسعه اقتصادی» - رشد اقتصادی - و «عدالت اجتماعی» - توزیع عادلانه ثروت - و حاکمیت نوعی فضای بی‌عدالتی اجتماعی و فقر حاصل از آن در یک جامعه دینی معتقد به توحید و ربوبیت خداوند، می‌تواند زیرساخت‌ها و بنیان‌های عمیق عدالت اجتماعی و همدلی را مخدوش کند. به طوری که در اثر مشاهده انباشت سرمایه در دستان عده‌ای خاص، افزون بر ایجاد نارضایتی و اخلال در همدلی اجتماعی، کم‌کم زمینه‌های پنهان و وسوسه‌آلود تشکیک در عدالت خداوند را ایجاد کند. بدین‌سان قلب فرهنگ انقلاب اسلامی را هدف گیرد. در آموزه‌های دینی نیز به تأثیر فقر بر بنیان فرهنگ الهی و دینی توجه داده شده است: «فقر نزدیک به مرز کفر است» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۳، ص ۷۴۸). این آموزه، بیانگر اثر منفی شدید گسترش فقر بر فرهنگ است که می‌تواند تا مرز انکار لایه‌های بنیادین فرهنگ اسلام و کفرورزی و تشکیک در عدالت و ربوبیت پروردگار عالم پیش رود. برخی اندیشمندان مسلمان، مانند غزالی در توضیح چگونگی سرایت «بی‌عدالتی اجتماعی»، به «بی‌عدالتی خداوند» در شرح روایت پیش‌گفته تحلیل درخور توجهی دارند:

فرد نیازمند [با درجه ایمان متوسط یا کمتر] زمانی که می‌بیند خود و خانواده‌اش در تنگنای شدید مالی قرار گرفته‌اند و از سوی دیگر، ثروت فراوانی به ناحق در دست افرادی ظالم و فاسق و غیره وجود دارد، ای بسا با خود بگوید: این وضعیت از عدالت خدا به دور است [در واقع می‌توان گفت که شخص تحت فشار اقتصادی به بنیادی‌ترین هسته فرهنگی خود رومی‌آورد و خواستار حل معضل می‌شود. در چنین فضای سنگینی، اساس و بنیان نظام معنایی و فرهنگی خود را از دریچه فطری‌ترین خواسته اجتماعی انسان، یعنی عدالت اجتماعی این‌گونه تحلیل می‌کند]: اگر خداوند به تنگدستی من آگاه نیست، پس در علم او نقصان است و اگر آگاه از وضعیت من است و با وجود قدرت بر اعطا و

رفع نیاز، خودداری می‌کند، پس در جُود و کرم او نقصان است و اگر به خاطر پاداش اخروی رفع فقر نمی‌کند، در صورتی که بدون تحمل این میزان از فقر شدید [و شکاف زیاد طبقاتی]، قدرت اعطای آن پاداش اخروی را دارد، پس چرا رفع فقر نمی‌کند و اگر قادر نیست [و حتماً باید شخص، آن فقر شدید را بکشد تا خدا بتواند آن اجر اخروی را به او بدهد]، پس در قدرتش نقصان است. خلاصه با این نگاه، اعتقادش به اینکه خداوند عادل، جواد، رحیم، کریم و مالک خزائن آسمان‌ها و زمین است، سست می‌گردد و زمینه تسلط و وسوسه‌های شیطانی و مرور چنین شبهاتی در ذهنش فراهم می‌شود تا جایی که به زمین و زمان دشنام می‌دهد و بدین‌سان تا کفر یا سرحد کفر پیش می‌رود (مازندرانی، ۱۳۸۲، ج ۹، ص ۳۰۲؛ اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۱۶۶).

در این تحلیل، ملاحظه می‌شود که تشکیک در اوصاف خداوند، نه از راه القاء شبهات از سوی مخالفان تفکر توحیدی، بلکه ممکن است تحت تأثیر سطح رویین فرهنگ و مشاهده بی‌عدالتی اجتماعی رخ دهد و بنیان زیست‌جهان فرهنگی فرد دستخوش شبهه و تعارض قرار می‌گیرد. بنابراین، تحقق چنین زمینه‌های منفی در اقتصاد وابسته به نفت، که منجر به بی‌عدالتی اجتماعی شود، در یک فرایند تدریجی امکان‌پذیر است. هرچند اثبات دقیق آن، در مورد افراد مبتلا به این آسیب اعتقادی، نیازمند بررسی‌های میدانی با روش‌های تفسیری و تفهیمی است.

۴-۴. تعمیم فضل تکنیکی به فضل فرهنگی

افزون بر آسیب‌های مزبور که موجب شکاف میان دولت و ملت و کاهش قدرت همگامی و همدلی میان آن دو می‌شود، اقتصاد نفتی به دلیل مولد نبودن و مصرف‌گرا بودن، با واردات کالاهای مصرفی بازتاب‌دهنده فرهنگ کشور تولیدکننده، صنایع خودروسازی، معماری، پوشاک، اسباب‌بازی، لوازم آرایشی، تولیدات رسانه‌ای و بسیاری از اموری که قدرت نفوذ بصری و دیداری بالایی دارند، زمینه‌ساز نوعی استیلای فرهنگی در عرصه سبک زندگی نیز می‌شود. به ویژه در حوزه انتقال فناوری غیرخلاقانه و عاجز از اعمال مهندسی معکوس و بومی‌سازی (توکل، ۱۳۹۰، ص ۸۱)، که به شدت موجب تعمیم «فضل تکنیکی» به «فضل فرهنگی» کشور صاحب فناوری خواهد شد. برتری فناورانه یک کشور، از عوامل قدرتمند تسخیر لایه‌های رویین فرهنگ کشور واردکننده است که به طور روانی و ناخودآگاه و نه منطقی دارای پیام برتری و فضل فرهنگی - هویت و سبک زندگی - فرهنگ کشور تولیدکننده فناوری است. در واقع، تنها ابعاد تکنیکی فناوری و فیزیکی کالاها وارد کشور نمی‌شود، بلکه این ابعاد با خود سبک زندگی جامعه تولیدکننده را نیز به ارمغان می‌آورند؛ زیرا انتخاب‌های تکنیکی در ساخت و شکل‌گیری فناوری،

توسط ملاحظات تکنیکی صرف، تعیین کامل نمی‌یابند، بلکه در ساختار خود، دارای ارزش‌های فرهنگی حاکم بر رویه‌ی طراحی‌اند (فینبرگ، ۱۹۹۹، ص ۲۱۰). بر اساس نظریه فینبرگ، آن شکلی که متمم فناوری است و موجب تعیین و ظهور آن می‌شود، ارزش بار و متأثر از زمینه‌های فرهنگی، تاریخی و هرمنوتیکی خود است (برومند و حسینی، ۱۳۹۴، ص ۹). برای نمونه، در صنعت پوشاک حضور جنبه‌های ارزش‌شناختی و زیباشناختی در طراحی پوشاک کاملاً مشهود است. استمرار این امر، منجر به تسخیر سطح نمادین یا تجلیات فرهنگ ایرانی - اسلامی می‌شود و به تدریج از قدرت ابتکار و خلاقیتِ سطوح بنیادین فرهنگ بومی در تحرک‌بخشی به سطوح رویین آن و پاسخ‌گویی به نیازهای هنری و زیباگرایانه افراد جامعه می‌کاهد. توان مدسازی، نوآوری و تکنرزیایی در سطوح نمادین فرهنگ در عرصه‌های ملموس و سبک زندگی اجتماعی، مانند معماری، پوشاک، لوازم‌التحریر، آرایش و پیرایش و مانند آن را از دست می‌دهد و به طور خاموش و نانوشته‌ای، شعار «ما می‌توانیم» را در حد شعار باقی نگه می‌دارند. از آنجاکه سطح نمادین فرهنگ، غالباً در ارتباط مستقیم با حواس پنج‌گانه انسان، به ویژه حس بینایی است، قدرت انگیزشی و تحریکی بالایی در کنشگران و کنترل‌ذائقه و انتخاب‌های آنها دارد. هرگاه چنین احساسی در کنشگران یک زیست جهان فرهنگی به وجود آید، سبک زندگی در آن فرهنگ به تدریج دستخوش تغییر می‌شود (رزاقی، ۱۳۹۴/۹/۴). تغییر سبک زندگی، که ناظر به تغییر در سطح زبرین فرهنگ است، در همین سطح محدود نمی‌ماند، بلکه به تدریج حرکت خود را به سمت تغییر سطوح هویت‌ساز و زیرین فرهنگ و ایجاد تشکیک در باورهای بنیادین ادامه می‌دهد؛ زیرا فرهنگی که بر اثر تسخیر سطوح عیانی آن نتواند ظرفیت‌های خود را به منصفه ظهور بگذارد، در ساحت باورها و تولید انگیزش‌های قوی در کنشگران خود، به سمت آرمان‌ها و اهداف مطلوب خویش نیز دچار تزلزل خواهد شد. برای نمونه، عدم حمایت از صنعت پوشاک در داخل و واردات بی‌رویه پوشاک بی‌کیفیت و بعضاً معارض با نظام معنایی انقلاب اسلامی، به تدریج زمینه‌ساز ترویج خاموش و آرام الگوهای پوشش غربی و تسخیر سطوح رویین فرهنگ انقلاب اسلامی، در حیطه ارائه الگوی پوشش اسلامی و در نتیجه، حذف نمادهای پوششی ایرانی - اسلامی از قلمرو فرهنگ پوشاک ایرانیان و جایگزینی آن با راهبرد «جنسی‌سازی» در عرصه مناسبات اجتماعی می‌شود؛ به این معنا که پوشاک و شیوه پوشش انسان‌ها، هنگام مواجهه با یکدیگر در مناسبات و کنش‌های اجتماعی، که به شدت در معرض

حس بصری آدمی است، باید آنچنان اندامی گردد و آنچنان جنبه‌های فیزیکی و حیوانی انسان را نمایش دهد، که قدرت توجه افراد به جنبه‌های متعالی و متمایز انسان کاهش یابد (محققان سازمان روان‌شناسی آمریکا، ۱۳۸۸، مقدمه). این امر، به تدریج زمینه نفوذ و حضور اشغال‌گرانه در سطوح بنیادین فرهنگ انقلاب اسلامی را فراهم می‌سازد و موجب تضعیف ماهیت فرهنگی انقلاب و کانون مولد همدلی پایدار می‌گردد.

۴-۵. اقتصاد وابسته به نفت مانعی فراروی گفتمان‌سازی علوم انسانی - اسلامی

همزمان با درونی‌شدن هر چه بیشتر، تعمیم فضیلت تکنیکی به فضیلت فرهنگی و رشد الگوی مصرف وابسته به درآمد نفت، که هم واردات همه کالاهای مصرفی و هم صادرات نفت و گاز بیشتر را می‌طلبد، آموزش وارداتی در زمینه‌های گوناگون، به ویژه در علوم انسانی نیز گسترش می‌یابد (رزاقی، ۱۳۹۲، ص ۱۰۱۱). همین امر، اجازه ظهور پویا و پایای مفاهیم کلیدی نهفته در سطح بنیادین فرهنگ اسلامی، را در سطح نمودین فرهنگ نمی‌دهد؛ مفاهیمی که نقش محوری در تکون علوم انسانی - اسلامی دارد. به عبارت دیگر، استقبال از یک نظریه در بستر اجتماعی و فرهنگی، خود تابعی از مفاهیم بنیادین، اما تجلی یافته یک فرهنگ در سبک زندگی آن است. اما از آنجایی که اقتصاد وابسته به نفت سطح عینی فرهنگ را اشغال کرده است، به رغم تلاش‌های علمی قابل توجه درباره علم انسانی اسلامی در ساحت عوامل معرفتی، این تلاش‌ها از حیث پذیرش اجتماعی و فرهنگی، هنوز قدرت گفتمان‌سازی لازم را ندارد. در واقع در شکل‌گیری نظریه‌های علمی، دو دسته عوامل دخالت دارد: نخست، عوامل معرفتی و منطقی که در ذات و ساختار درونی نظریات اثرگذار است. دوم، عوامل غیرمعرفتی، که اثرگذاری آن نه در ذات نظریات، بلکه از جهت چگونگی ورود نظریات به زیست‌جهان فرهنگی و قبض و بسط آنها در محافل علمی دارای نقش مهم و اثرگذاری هستند (پارسا، ۱۳۹۲). از این رو، می‌توان اقتصاد برون‌زای وابسته به نفت را به عنوان یکی از موانع غیرمعرفتی مهم فراروی توسعه علوم انسانی - اسلامی در ایران دانست. البته این سخن هرگز به معنای نفی موانع متعدد دیگر، اعم از موانع معرفتی و غیرمعرفتی بر سر راه توسعه علوم انسانی - اسلامی در ایران نیست.

۵. اقتصاد مقاومتی به مثابه کمربند دفاعی فرهنگ

در اقتصاد متکی به نفت، نوعی جنگ نامرئی علیه ماهیت فرهنگی انقلاب اسلامی، به عنوان کانون مولد همدلی نهفته است؛ نقطه ضعفی که دشمنان نظام جمهوری اسلامی همواره مدنظر داشته‌اند تا از

این طریق، در کنار سایر شیوه‌ها به ماهیت فرهنگی انقلاب اسلامی، یعنی هم‌سازی میان دیانت و سیاست نفوذ کنند و با القاء ناکارآمدی نظام جمهوری اسلامی در سامان‌بخشی به حوزه اقتصاد، آن را نشانه‌ای بر درستی ادعای جدایی دین از سیاست وانمود نمایند. تا از طریق شاه‌راه جدایی دین از سیاست بر همه ابعاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران اسلامی مسلط شوند. از جمله تجلیات این جنگ نامرئی علیه ماهیت فرهنگی انقلاب اسلامی را می‌توان در وضع تحریم‌های شدید اقتصادی، به ویژه تحریم نفتی در سال ۱۳۸۹ از سوی شورای امنیت سازمان ملل در قطعنامه ۱۹۲۹ ملاحظه کرد. تا «ملت ایران به ستوه بیاید، بگوید آقا ما به خاطر دولت جمهوری اسلامی داریم زیر فشار تحریم قرار می‌گیریم؛ رابطه ملت با نظام جمهوری اسلامی قطع بشود. هدف اصلاً این است» (رهبری، ۱۳۸۹/۰۶/۱۶). اما در این میان، اقتصاد مولد، درون‌زا و مقاوم، درست در نقطه مقابل اقتصاد نفتی برون‌زا و وابسته، نقش برجسته و سترگی در ایجاد تعادل و تعامل سازنده میان سطوح نمودین و بنیادین فرهنگ بومی ایفا می‌کند. این امر، زمینه تجلی مفاهیم زیرین فرهنگ انقلاب در سطح زبرین آن را فراهم می‌کند. در واقع اقتصاد مقاومتی به مثابه کمر بند دفاعی از لایه‌های بنیادین فرهنگ انقلاب اسلامی است. لایه‌های بنیادین فرهنگ نیز در تعاملی دوسویه و متقابل، عامل تقویت و مقاوم‌سازی اقتصاد دانست. نمونه موفق در این زمینه، مدیریت صنایع نظامی کشور است که با وجود تحریم‌های شدید فروش سلاح به ایران، از طریق اعمال مهندسی معکوس، و با انجام پژوهش‌های برنامه‌ریزی‌شده و ارتباط تنگاتنگ با مراکز علمی، به تولید سلاح‌های پیشرفته و نوآورانه با قدرت بازدارندگی بالا اقدام کرد که این الگو می‌تواند در صنایع غیرنظامی هم به کار گرفته شود (رزاقی، ۱۳۹۲، ص ۱۰۰۵). ویژگی فرهنگی این مدیریت، این است که نه تنها مانع تعامل دوسویه و سازنده میان سطوح نمادین و بنیادین فرهنگ انقلاب نشده، بلکه به دلیل بومی‌سازی آنها اجازه شکل‌گیری مفاهیم ارزشی و اساسی انقلاب در فضای روح خودباوری در سطح نمادین فرهنگ انقلاب نیز فراهم کرده است. حتی انتخاب نام‌های ارزشی و ایرانی انتخاب شده برای این محصولات، از قبیل عاشورا، ذوالجناح، جماران، زلزال، سائحات، سیمرغ و... در سطح نمادین فرهنگ انقلاب بسیار مهم و اثرگذار بوده است. به هر حال، تحقق اقتصاد مقاومتی، نیازمند تلاشی مضاعف و مستلزم توجه جدی به الزامات آن است؛ الزاماتی از قبیل مردمی کردن اقتصاد، کاهش وابستگی به نفت، مدیریت مصرف و پرهیز از اسراف، استفاده حداکثری از زمان و منابع و امکانات، حرکت بر اساس برنامه و دوری از تصمیم‌های خلق‌الساعه و تغییر مقررات (رهبری، ۱۳۹۱/۰۵/۰۳).

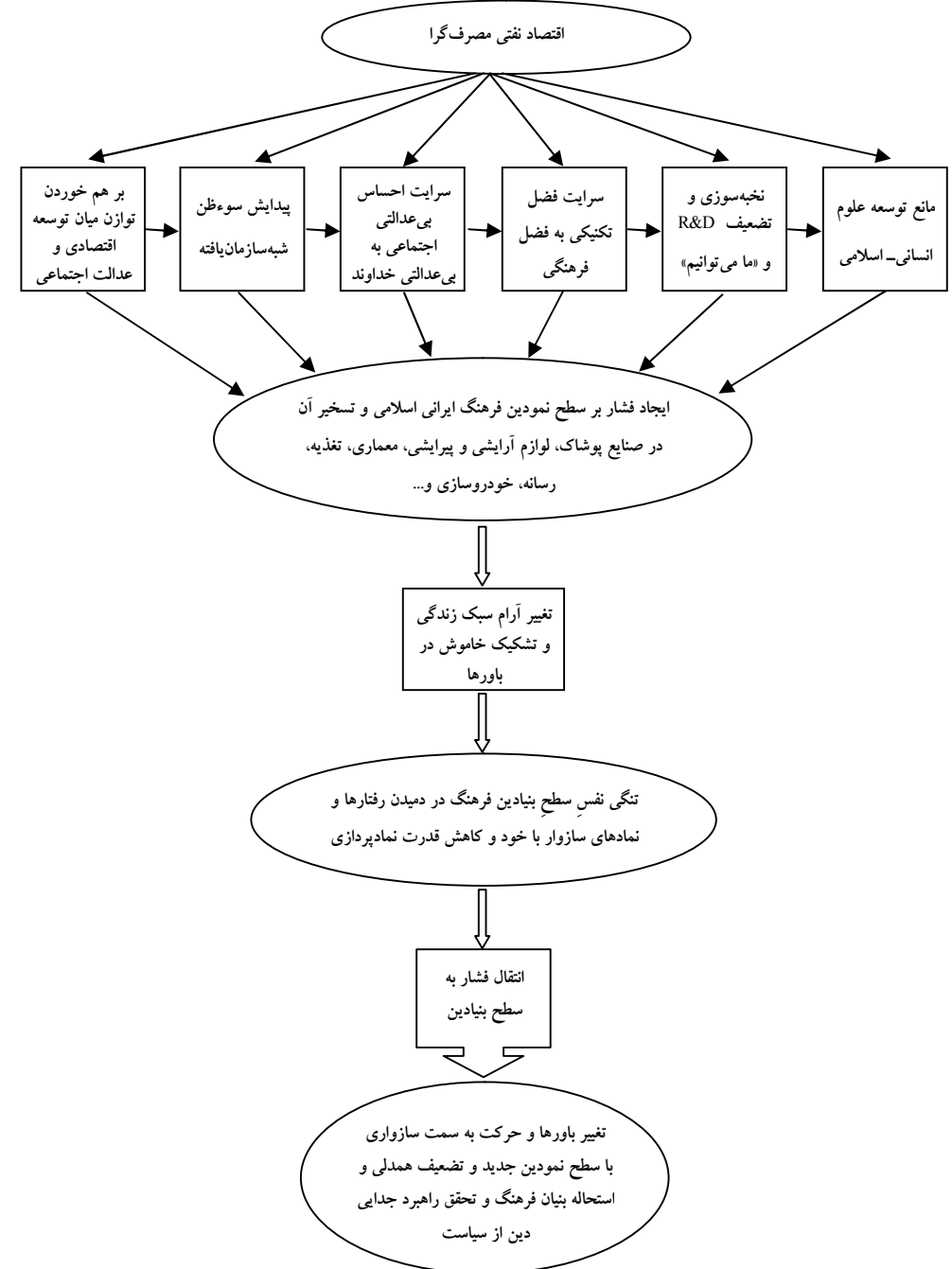
ع. نتیجه‌گیری

اقتصاد نفتی، موانع بسیاری در مقابل فرایند همدلی میان دولت و ملت ایجاد می‌کند؛ زمینه‌سازی استبدادی شدن دولت و احساس بی‌نیازی از حمایت‌های مالی مردم و کاهش احساس پاسخ‌گویی و مسئولیت‌پذیری و در نتیجه، دوری از مردم و عدم همدلی، وابستگی اقتصاد به نوسانات قیمت جهانی نفت و انتقال شوک آن به اقتصاد کشور و کاهش قدرت برنامه‌ریزی و بودجه‌ریزی دولت، مصرف‌گرا و عامل تضعیف منابع مولد اقتصاد داخلی و در نتیجه، عدم تلاش برای نخبه‌پروری و باروری استعدادهای داخلی، عدم اهتمام به گسترش تحقیق و توسعه، کاهش قدرت تولید علم و فناوری، ناتوانی در کارآفرینی و رونق پایدار بازار کسب و کار و... برخی از این موانع است. افزون بر این، ورود فیزیکی کالاها و فناوری‌ها، زمینه‌ساز انتقال سبک زندگی کشور تولیدکننده نیز می‌شود. استمرار این امر، منجر به تسخیر سطوح نمادین فرهنگ بومی و کاهش قدرت ابتکار و خلاقیت سطوح بنیادین فرهنگ بومی در تحرک‌بخشی به سطوح رویین آن و پاسخ‌گویی به نیازهای هنری و زیباگرایانه افراد جامعه شده و توان م‌سازی، نوآوری و تکرزایی در سطوح نمادین فرهنگ و عرصه‌های ملموس زندگی اجتماعی - خودرو، معماری، پوشاک، لوازم‌التحریر، آرایش و پیرایش و مانند آن - را از دست می‌دهد. با القای چنین روحیه‌ای در کنشگران، یک زیست‌جهان فرهنگی، سبک زندگی آنان به آرامی دستخوش تغییر می‌شود. تغییر سبک زندگی، در واقع حرکتی است از سطح رویین فرهنگ بومی، به سمت تغییر سطح زیرین و احساس شکاف و ناهمخوانی میان این دو سطح و ایجاد شبهه و سرانجام، حس تعارض در باورهای بنیادین آن. همزمان این زنجیره از تحولات آرام، از قدرت‌گفتمان‌سازی علوم انسانی - اسلامی در جامعه کاسته و سرانجام، عامل از بین رفتن همدلی متکی بر ماهیت فرهنگی انقلاب اسلامی و تحقق راهبرد جدایی دین از سیاست و تسلط دشمن بر همه شئون جامعه اسلامی می‌شود.

اما راهکار مقابله با این مسئله، توجه راهبردی به اقتصاد مولد، مقاومتی و متکی به سطح بنیادین فرهنگ انقلاب اسلامی و در پی آن، حرکت جدی حساب شده و هوشمندانه در راستای ایجاد توازن میان توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی برای ایجاد هماهنگی هرچه بیشتر میان سطوح نمادین و بنیادین فرهنگ بومی و تولید همدلی پایدار است. نتایج فوق در نمودار زیر آمده است:

پی‌نوشت‌ها

۱. گرچه از مفهوم «اقتصاد رانتی» - اقتصاد خام‌فروش و متکی بر درآمد حاصل از فروش ثروت‌های طبیعی و خدادادی - در معنایی عام‌تر از «اقتصاد نفتی» استفاده می‌شود، اما با عنایت به تنوع منابع ثروت در اقتصادهای رانتی و نفتی بودن این منبع در اقتصاد ایران، در این مقاله از اصطلاح «اقتصاد نفتی» استفاده شده است. روشن است که اقتصاد نفتی، همانند سایر اقتصادهای رانتی متکی بر درآمد ناشی از خام‌فروشی نفت بوده و به تدریج ساختار سیاسی، فرهنگی و اجتماعی‌ای را بر جامعه تحمیل می‌کند که افزون بر پاسخگو نبودن دولت، به دلیل سلطه بر منابع خام و استغناء از درآمدهای مالیاتی، محیط کسب و کار آن غیرشفاف و ناعادلانه بوده، توزیع امکانات نیز براساس شایستگی‌ها و صلاحیت‌ها نخواهد بود.



منابع

- نهج البلاغه**، ۱۳۸۰، ترجمه محمد دشتی، چ هشتم، قم، الهادی.
- آقاجمال خوانساری، محمدبن حسین، ۱۳۶۶، **شرح آقا جمال‌الدین خوانساری بر غررالحکم و دررالکلم**، چ چهارم، تهران، دانشگاه تهران.
- اسمیت، فیلیپ، ۱۳۸۷، **درآمدی بر نظریه فرهنگی**، ترجمه حسن پویان، چ دوم، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- اصفهان‌ی، محمدباقر بن محمدتقی، ۱۴۰۴ق، **مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول**، چ دوم، قم، دارالکتب الإسلامیه.
- افروغ، عماد، ۱۳۷۹، **فرهنگ‌شناسی و حقوق فرهنگی**، تهران، مؤسسه فرهنگ و دانش.
- برومند، خشایار و حسن حسینی، ۱۳۹۴، «رهایی از فضای تکنولوژیک حاکم در نظریه انتقادی تکنولوژی اندرو فینبرگ»، **حکمت و فلسفه**، دوره یازدهم، ش ۴۱، ص ۲۸-۷.
- پارسا، حمید، ۱۳۹۰، **روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی**، قم، کتاب فردا.
- ____، ۱۳۹۲، «نظریه و فرهنگ»، **راهبرد فرهنگ**، ش ۲۳، ص ۲۸-۷.
- تیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۴۱۰ق، **غررالحکم و دررالکلم**، چ دوم، قم، دارالکتب الإسلامیه.
- توکل، محمد، ۱۳۹۰، **جامعه‌شناسی تکنولوژی**، تهران، جامعه‌شناسان.
- جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۶، **انقلاب اسلامی ایران**، چ نهم، تهران، نشر معارف.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، **تسنیم تفسیر قرآن کریم**، چ دوم، قم، اسراء.
- حسینیان‌مقدم، حسین، ۱۳۸۱، «همدلی گروه‌ها در سیره نبوی، راهکارها و کاربردها»، **کتاب ماه تاریخ و جغرافیا**، ش ۶۱ و ۶۲، ص ۲۰۶-۲۱۹.
- حموی یاقوت، ۱۹۹۵، **معجم البلدان**، چ دوم، بیروت، دار صادر.
- رحمانی، تیمور و ماندانا گلستانی، ۱۳۸۸، «تحلیلی از نفرین منابع نفتی و رانت‌جویی بر توزیع درآمد در کشورهای منتخب نفت‌خیز»، **تحقیقات اقتصادی**، ش ۸۹، ص ۵۷-۸۶.
- رزاقی، ابراهیم، ۱۳۹۲، **اقتصاد ایران زمین**، تهران، نشر نی.
- ____، ۱۳۸۸، «نفت و سلطه»، **کتاب ماه تاریخ و جغرافیا**، ش ۱۴۱، ص ۸-۱۰.
- ____، قابل دسترسی در: <http://sccr.ir> (شوراری عالی انقلاب فرهنگی)، ۹۴/۹/۴.
- روح‌الامینی، محمود، ۱۳۹۰، **زمینه فرهنگ‌شناسی**، چ دهم، تهران، عطار.
- روحانی، حسن، قابل دسترسی در: www.farsnews.com، تاریخ ۲۱/۶/۹۴.
- صدوق، محمدبن علی، ۱۳۷۸، **عیون اخبار الرضا**، تهران، نشر جهان.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۱، **المیزان فی تفسیر القرآن**، چ دوم، قم، اسماعیلیان.

- عظیمی (آرانی)، حسین، ۱۳۹۱، **اقتصاد ایران: توسعه، برنامه‌ریزی، سیاست و فرهنگ**، تهران، نشر نی.
- قدیری ایبانه، محمدحسن، ۱۳۹۲، **نفت و توهم (برنامه‌ریزی از اقتصاد نفتی)**، تهران، بنیاد بعثت.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۲۹ق، **کافی**، قم، دارالحدیث.
- گیدنز، آنتونی، ۱۳۸۹، **جامعه‌شناسی**، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، نشر نی.
- مازندرانی، محمدصالح بن احمد، ۱۳۸۲ق، **شرح الکافی**، تهران، المكتبة الإسلامیه.
- متوسلی، محمود و همکاران، ۱۳۹۰، **تجدید حیات اقتصاد نهادی**، تهران، دانشگاه امام صادق ع.
- محققان سازمان روان‌شناسی آمریکا آریل لوی، تیم کسر، ۱۳۸۸، **تأثیر فمینیسم بر دختران در غرب**، ترجمه و تلخیص فاطمه سادات رضوی و همکاران، تهران، نشر معارف.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۴، **مجموعه آثار**، چ هشتم، تهران، صدرا.
- مهرآیین، مصطفی و محمد فاضلی محمد، ۱۳۸۶، «دیدگاه‌های مایکل فیشر درباره انقلاب اسلامی ایران»، **متسین**، ش ۳۴ و ۳۵، ص ۱۵۱-۱۷۴.

موسوی خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۸۶، **صحیفه**، تهران، مؤسسه چاپ و نشر آثار امام خمینی ع.

نظری‌مقدم، جواد، ۱۳۸۹، **شیوه‌های فرهنگی ارتباطی پیامبر ع در عهد مدنی**، مشهد، آستان قدس رضوی.

یونگ، الکه دی، ۱۳۹۰، **فرهنگ و اقتصاد**، ترجمه سهیل سمی و زهره حسین زادگان، تهران، ققنوس.

Auty, Richard M, 1993, “*Sustaining development in mineral economies: The resource curse thesis*” Routledge.

Feenberg, Andrew, 1999, *Questioning Technology*, NewYork. Routledge.